

## جایگاه حقوق بین الملل در عرصه جهانی شدن

### محبوبه کمالی

کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار  
mahboobehkamali1988@yahoo.com

### مهران عبدلی

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار  
Abdoli\_mehran@yahoo.com

### الناز باستان

دانشجوی کارشناسی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار  
Elnaz.bastan002@gmail.com

### علیرضا خرمی

دانشجوی کارشناسی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار  
Alireza.kh001@gmail.com

### چکیده

تلاش های سازمانها و نهادهای بین المللی برای جهانی شدن حقوق در دو مرحله «شناسایی» قواعدی که قابلیت پذیرش جهانی داشته باشند و سپس گسترش یا «تکثیر» و توزیع این قواعد قابل بررسی بوده و با مثالهای مناسب می توان تصویری از این فرایند ترسیم نمود. در این راستا سازمانهای بین المللی اعم از دولتی و غیردولتی نقش مهمی در شناسایی قواعد و هنجارهای جهانی دارند که محصول عملکرد آنان در معاهدات و سایر اسناد الزام آور و غیرالزام آور بین المللی مشاهده می شود. تصویب معاهدات و انطباق قوانین داخلی با آنها از سوی کشورها، مهمترین و شفاف ترین شکل از تکثیر قواعد مزبور در سطح جهان است. در مورد سایر اسناد و موازین بین المللی نیز هنجارهایی وجود دارند که جامعه جهانی آنها را پذیرفته و تکثیر نموده است.

واژگان کلیدی: حقوق بین الملل، جهانی شدن حقوق، سازمانهای بین المللی.

## ۱. مقدمه

گرچه به نظر می‌رسد «جهانی شدن حقوق»، بیشتر بخشی از بعد سیاسی جهانی شدن باشد، اما به احتمال قوی می‌توان گفت ابعاد مختلف جهانی شدن، به خصوص ابعاد اقتصادی و تاحدودی بعد فرهنگی و ارتباطی آن بر یکدیگر تأثیرگذارند. البته بیشتر مباحث مربوط به پدیده جهانی شدن در حوزه اقتصاد شکل گرفته و منبع اصلی چالشهای جهانی شدن در بعد اقتصادی آن است. حتی برخی یکسره «جهانی شدن» را به جهانی شدن اقتصاد و جهانی شدن حقوق بشر تقسیم می‌کنند. دلماس مارتی معتقد است اساساً «جهانی شدن از حقوق بشر آغاز می‌شود.» (Delmas-marty, 2003, P: VI) بعلاوه «جهانی شدن سیاست» نیز امکانی است برای هماهنگی سیاستهای کشورهای در امور بین‌المللی و جهانی که خواه ناخواه به تنظیم قواعد حقوقی برای نظم بخشیدن به این امور و سیاستها نیازمندا است. همانگونه که در متون کلاسیک مقدماتی علم حقوق، سیاست از جمله مبانی حقوق ذکر می‌شود و تأثیر متقابل حقوق و سیاست مورد بحث قرار می‌گیرد، اینجا نیز در مقیاسی گسترده تر می‌توان چنین تحلیلی از روند جهانی شدن سیاست و هماهنگی سیاست دولتها که خصوصاً از طریق سازمان های بین‌المللی تنظیم می‌گردد و بر جهانی شدن حقوق تأثیر دارد، ارائه نمود. در این میان، آنچه حائز اهمیت است این است که قواعد جهانی شده یا بین‌المللی شده با چه فرآیندی تکثیر و توزیع می‌شود؟

جهانی شدن حقوق به عنوان بخشی خاص از جهانی شدن به فرایندی اطلاق می‌شود که به همسان سازی و یکسان سازی قواعد، مفاهیم و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌انجامد. این فرایند، تمام قلمروهای هنجاری یا تمام قلمروهای سرزمینی را به طور یکنواخت پوشش نمی‌دهد اما تأثیرات عمده و جریان سازی بر نظام های حقوقی داخلی و بین‌المللی بر جای می‌گذارد. رسالت جهانشمول حقوق بین‌الملل که از آثار نویسندگانی نظیر کلسن و کانت نشأت می‌گیرد، امری تازه و بدیع نیست. حقوق بین‌الملل مدرن با فرسودن دیوار حاکمیت دولت، اراده دولت را برای تقنین در قلمروهای داخلی و بین‌المللی دچار چالش های فکری و عملی نموده است. (Weeramantry, 2004, p: 114) به ویژه مفهوم حقوق بشر از ابتدای تأسیس ملل متحد در این روند مؤثر بوده است و در کنار سایر مفاهیم (نظیر صلح و امنیت بین‌المللی) موجب شده است حقوق بین‌الملل ضمن ایجاد تعهد در حوزه هایی جهانشمول به جهانی شدن حقوق کمک نماید. به ویژه می‌توان به تغییر فضای حقوق بین‌الملل از ساختی دوجانبه گرایانه به سوی اهداف چندجانبه، بین‌الملل گرایانه و جهانشمول اشاره نمود که ساختار، هنجارها و اهداف حقوق بین‌الملل را نگرشی تازه بخشیده است. (Trinidad, 2010, p: 200)

پیشرفت قلمرو حقوق بین‌الملل، کلید فهم این تغییر رویکرد است؛ به ویژه افزایش نقش افراد در حقوق بین‌الملل و خطاب حق و تکلیف قرار گرفتن آنها در حوزه هایی نظیر حقوق بین‌الملل کیفری و حقوق بشر موجب شده است این نظم هنجاری، حقوق روابط بین دول (Jus inter potestates) نباشد بلکه به سمت حقوق فرادولتی (Jus super partes) سوق یابد. (کاسسه، ۱۳۸۵، ص ۳۰۹)

در همین چارچوب است که گاه ادعا می‌شود دولت ها یک وظیفه کلی برای هماهنگ ساختن حقوق ملی خود با تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل دارند؛ این رهیافت که توسط دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه تبادل جمعیت یونانی و ترک در ۱۹۲۵ اتخاذ شد، این هماهنگی را تعهد اولیه و هرگونه نقض تعهد ماهوی، موجب مسئولیت ثانویه شود. البته این نظر به طور کلی مورد تأیید ساختار حقوق بین‌المللی نیست؛ اما در حقوق بین‌الملل مدرن نیز برخی معاهدات، تکلیف و تعهد مشابهی برای دولتها به بار می‌آورند و علاوه بر این، چنانکه دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در قضیه فروندیا تشریح نمود، دولتها باید مقررات اجرایی لازم جهت اجرای تعهدات ناشی از قواعد آمره را تأمین نمایند. برای مثال، تعهد به پیشگیری از شکنجه به عنوان بخشی از قاعده آمره منع شکنجه مستلزم وجود قوانین کیفری بازدارنده است. (همان: ۳۱۲) چه بسا بتوان مدعی شد دولت ها از تصویب قوانین و مقررات مغایر قواعد آمره منع می‌شوند و چنین قواعدی از آنجا که در رأس هنجارهای نظام بین‌المللی قرار دارند، پیامد وضعی آنها بی‌اعتباری هر هنجار حقوقی دیگر در عرصه روابط بین‌المللی است، خواه داخلی و خواه بین‌المللی. جهانی شدن حقوق به عنوان بخشی خاص از جهانی شدن به فرایندی اطلاق می‌شود که به همسان سازی و یکسان سازی قواعد، مفاهیم و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌انجامد. این فرایند، تمام قلمروهای هنجاری یا تمام قلمروهای سرزمینی را به طور یکنواخت پوشش نمی‌دهد اما تأثیرات عمده و جریان سازی بر نظام های حقوقی داخلی و بین‌المللی بر جای می‌گذارد.

اگر بخواهیم فرآیند جهانی شدن حقوق را با رویکردی اثبات‌گرایانه از منظر حقوق بین‌الملل تشریح نماییم باید گفت این فرآیند به طور خاص از دو مرحله اساسی تشکیل شده است: ابتدا هنجارها و قواعد جهانی، جمع‌آوری، یا کشف و «شناسایی» می‌شوند و سپس این هنجارها و قواعد در سطوح مختلف حقوقی در گستره جهانی، یا حداقل بسیار وسیع، تکثیر می‌شوند. این مقاله، با نگاهی کارکردگرایانه و تمثیلی، با تحلیلی مختصر این فرآیند را توصیف می‌کند و دغدغه آن، ورود به ماهیت هنجارهای عام‌الشمول حقوق بین‌الملل و مشروعیت چنین قواعدی یا تعریف نظمی دستورگرایانه برای حقوق بین‌الملل (Kumm, 2004, p: 928) و تعامل آن با حقوق داخلی نیست. حتی دعوی آن ندارد که به روند جهانی‌سازی و انسان‌گرایی حقوق بین‌الملل طی دهه‌های اخیر و گذر این نظام هنجاری، از دوران دوجانبه‌گرایی به دوره عام‌گرایی کنونی بپردازد. حتی چالش نسبی‌گرایی و تنوع‌گرایی فرهنگی نیز نتوانسته مانع این روند شود. (Trinidad, Op cit, p: 599)

## ۲. شناسایی هنجارهای بین‌المللی

مرحله نخست در فرآیند جهانی شدن حقوق، مرحله جمع‌آوری، کشف و شناسایی هنجارها و قواعد جهانی است که بتواند قابلیت پذیرش بین‌المللی و جهانی داشته باشد. دو واژه کلیدی برای فهم این مرحله عبارتند از: سازمانهای بین‌المللی و دیپلماسی چندجانبه. بدین معنا که سازمانهای بین‌المللی و در رأس آنها سازمان ملل متحد از طریق کمیسیون حقوق بین‌الملل که نقش کلیدی در تدوین قواعد حقوق بین‌الملل دارد، کمیسیون حقوق بشر قبلی و شورای حقوق بشر کنونی و نیز کمیته حقوق بشر مبتنی بر میثاق حقوق مدنی و سیاسی که بر اجرای قواعد حقوق بشر در کشورهای عضو میثاق و حتی با استفاده از رویه‌هایی مانند قطعنامه ۱۵۰۳ شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد بر سایر کشورها نظارت دارد و سایر ارکان خود، حتی در مواردی شورای امنیت، تلاش می‌نماید قواعد نسبتاً یکسان یا مشابهی در برخی زمینه‌ها «کشف» و یا عرفهای موجود را صرفاً «تدوین» و منظم نمایند. همچنین است وضعیت سازمانهای دیگری همچون سازمان بین‌المللی کار که روابط کار را بر اساس مقوله نامه‌ها و توصیه‌نامه‌ها در چارچوب اساسنامه خود در سراسر جهان تنظیم می‌نماید. همچنین نقش سازمان تجارت جهانی، هم در جهانی شدن اقتصاد و هم در جهانی شدن حقوق، بی‌بدیل است. با توجه به روشهای مشخص حقوقی و اقتصادی برای حل و فصل اختلافات در این نهاد، این سازمان نسبت به سازمان بین‌المللی کار، ضمانت اجرای بیشتری برای پیشبرد اهداف یکسان‌سازی خود در دست دارد.

کلیدواژه دوم در تبیین این فرآیند، «دیپلماسی چندجانبه» است که در جهانی شدن حقوق، ابتدا در سازمانهای بین‌المللی و سپس در کنفرانس‌های بین‌المللی که با هدف تدوین یا بررسی معاهدات بین‌المللی مرتبط تشکیل می‌یابند، نقشی اساسی دارد و برخی آن را گونه‌ای از حقوق عمومی حاکم بر فدراسیون جهانی (فرضی) می‌دانند. (koskeneimi, 2005, p: 605) به هنگام تصویب معاهداتی که اصولاً از خصلت جهانشمولی برخوردارند، مانند میثاقها و اسناد خاص حقوق بشر، کنوانسیونهای مربوط به حقوق بشردوستانه و یا معاهده‌ای چون معاهده رم ۱۹۹۸ برای تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی یا حتی سایر معاهدات مربوط به حقوق بین‌الملل عمومی مثل کنوانسیون ۱۹۸۲ مونته‌گوبی حقوق دریاهای کنوانسیون‌های مختلف مربوط به حقوق دیپلماتیک و کنسولی و... جهانشمولی مورد نظر مؤسسان و بنیانگذاران کنفرانسهای تدوین و تصویب کنوانسیون‌های مزبور، بدون تبادل نظر، چانه‌زنی، مذاکره، یا‌گیری و حتی بده - بستان‌های سیاسی تأمین نمی‌شود. زیرا متن‌هایی باید حتی الامکان مورد توافق جامعه بین‌المللی باشد. از همین روست که تلاش می‌شود این معاهدات از طریق «اجماع» و نه با رأی‌گیری به تصویب برسند. طی قرن بیستم به ویژه با تشکیل جامعه ملل و پس از آن سازمان ملل متحد، این نوع از دیپلماسی اهمیت بیشتری پیدا کرد و با توجه به صلاحیت عام سازمان ملل و توجه جامعه جهانی به حل اختلافات از طرق مسالمت‌آمیز به ویژه روش سیاسی مذاکره، بر اهمیت آن افزوده شده است.

## ۲-۱ شناسایی از طریق معاهدات بین‌المللی

در قرن بیستم، تدوین کنوانسیون‌های بین‌المللی بی‌شمار موجب گسترش و استمرار و نضج یافتن حقوق بین‌الملل نوینی شد که گرچه ریشه در پایه‌های وستفالیایی و به ظاهر «غربی» داشت اما به ویژه در دهه‌های پایانی این قرن شاهد حضور چشم‌گیر دولتهای شرقی (کمونیست)، آسیایی و «جنوبی» (از نظر جغرافیای سیاسی) در مراحل مختلف تدوین این کنوانسیون‌ها بودیم. دو کنوانسیون مهم حقوق بین‌الملل مظهر حضور گسترده جوامع «غیرغربی» و پاسوستفالیایی در تدوین

قواعد حقوق بین‌الملل و به نوعی نیز «جمع‌آوری» نرم‌ها و قواعد حقوقی جهانی بودند: نخست کنوانسیون ۱۹۸۲ مונته‌گوبی درباره حقوق دریاهای و سپس معاهده ۱۹۹۸ رم برای تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی. اتفاق اخیر یعنی تصویب معاهده ۱۹۹۸ و سپس تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی از اهمیت فوق‌العاده‌ای در تاریخ حقوق بین‌الملل برخوردار است.

کنفرانس دیپلماتیک رم برای تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی از منظر دیپلماسی چندجانبه و حضور مؤثر دولتهایی مانند ایران، بسیار جالب توجه است. (شریعت باقری، ۱۳۸۴، صص ۳۹ - ۴۴ و ص ۱۹۳ به بعد) در سال ۱۹۸۲ نیز در کنفرانس سوم حقوق دریاهای در مونت‌گوبی، کنوانسیونی به تصویب رسید که بعداً به «حقوق اساسی دریاهای» مشهور و جایگزین چهار کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو شد که حدود ۶۰ کشور تنها عضو آنها شده بودند. در جریان تدوین این کنوانسیون، کشورهای آسیایی بخصوص همسایگان خلیج فارس از جمله ایران، تلاش‌هایی برای تضمین منافع خود انجام دادند. به عنوان مثال، نظر نماینده ایران در تأیید نظریه نماینده پرو بود که کنوانسیون مزبور یک «بسته‌ی یکجا» (Package Deal) است و طبق ماده ۳۴ کنوانسیون حقوق معاهدات، تنها کشورهای عضو می‌توانند از مزایا و حقوق غیرعرفی آن بهره‌مند شوند. (مقامی، ۱۳۸۷: [http://www.irtt.ir/international\\_law/international\\_law\\_articles/000389.php](http://www.irtt.ir/international_law/international_law_articles/000389.php)) تک‌تک مواد کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای با روش «اجماع» به تصویب رسید و پیشرفت و رشد روش تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع یکی از مهمترین پیشرفتهای دیپلماتیک چندجانبه بوده است. (Barston, 1991, P: 116) دوران پس از جنگ جهانی دوم، تصمیم‌گیری مبتنی بر اتفاق آرا جای خود را به روش اجماع داد. گرچه پیشرفت این روش نیز آن را به اتفاق آرا مشابه ساخته است. جالب آن که گسترش این روش را مدیون دهه ۱۹۷۰ میلادی و پس از تغییر ترکیب اولیه سازمان ملل و ظهور گروه ۷۷ (کشورهای عضو جنبش غیرمتعهدها) و تأثیر روشهای شکلی تصمیم‌گیری در گروه ۷۷ بر سازمان ملل می‌دانند. (Ibid: 117) روش اجماع این امکان را به دست می‌دهد که «راه حل‌های گسترده قابل قبولی» حاصل شود. در کنفرانس سازمان ملل متحد برای تجارت و توسعه و نیز کنفرانس سازمان ملل برای حقوق دریاهای این روش به طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفت. رویه اجماع توانسته است در کنفرانسها و سازمانهای بین‌المللی که کشورها در قالب گروههای سیاسی یا جغرافیایی با یکدیگر ائتلاف می‌کنند، مسأله نارضایتی از رأی اکثریت و مشکلات ناشی از تشکیل گروهها یا بلوکهای مخالف در کنفرانسهای بین‌المللی را کاهش دهد. (Ibid: 118) تأثیر مهم روش اجماع و کارکرد آن در جهانی شدن حقوق، در آن است که این روش گرچه مبتنی بر «یکسان‌سازی» و «اتفاق» صد در صدی همه اعضای جامعه بین‌المللی نیست اما حداقلی از رضایتمندی و توافق بر مفاهیم و مصادیق مورد نظر در آن معاهده یا سند در سازمانها و کنفرانس‌های بین‌المللی حاصل می‌گردد و بدینوسیله رسیدن به توافق، تسهیل می‌شود. مفهوم «معامله یکجا» که در اسناد تصویب شده با روش «اجماع» به کار می‌رود، نشان می‌دهد این روش می‌تواند رضایتمندی بیشتری را ایجاد نماید. (Barston, 1991, P: 119) به گونه‌ای که متن مصوب تفکیک‌ناپذیر است و در نتیجه تحدید و تعدیل تعهدات به وسیله «حق شرط» امکان‌ناپذیر یا به شدت محدود می‌گردد. زیرا از یک سو متن با «اجماع» شرکت‌کنندگان در کنفرانس به تصویب رسیده است و از سوی دیگر، متن شامل یک توافق «کلی» بر اساس مصلحت‌سنجی‌ها و رایزنی‌های پیشین و «بده - بستان‌های سیاسی» است. معاهدات بین‌المللی که مبنای اولیه مشروعیت خود را از ابراز رضایت دولتها کسب می‌کنند، منبع گسترده و مشروعی برای جهانی شدن حقوق (به ویژه حقوق دولت محور) محسوب می‌شوند.

## ۲-۲ نقش سازمانهای بین‌المللی

غیر از معاهدات بین‌المللی، شناسایی قواعد ممکن است از طریق سازمانهای بین‌المللی و قطعنامه‌ها و اسناد آنها نیز ناشی شود. در این میان می‌توان نقش سازمانهای تخصصی (خاص)، سازمانهای غیردولتی و سازمانهایی با صلاحیتهای نسبتاً عام را به تفکیک بررسی نمود.

## ۲-۱-۲ نقش سازمانهای تخصصی

یکی از نهادهای تخصصی که تأثیر به‌سزایی در شناسایی قواعد حقوقی دارد، سازمان بین‌المللی کار است. زیرا مسائل، خواستها و نیازهای جامعه کارگری تقریباً در تمامی جهان یکسان می‌باشد و این امر به یکسان‌سازی قوانین کار کشورهای جهان توسط سازمان بین‌المللی کار انجامیده است که «اساساً مبتنی بر اعلامیه ۱۹۹۸ سازمان بین‌المللی کار در مورد اصول و حقوق بنیادین کار بوده است و از آن زمان استفاده گسترده از عبارت «استانداردهای بنیادین کار» رواج یافته است. (جلالی،

۱۳۸۶: <http://maghami.blogfa.com/post-289.aspx>) همچنین دولتهای عضو موظفند گزارش خود را درباره تصویب و اجرای مقاله نامه ها به سازمان ارائه نمایند. البته این مقررات بیشتر مبتنی بر حفظ حقوق بنیادین کار برای کارگران است. اصل، آن است که مقاله نامه باید به تصویب دولتهای عضو برسد، در غیر اینصورت دولتی که آن را تصویب نکرده است باید عواملی را که منجر به عدم تصویب مقاله نامه شده به دفتر بین المللی کار توضیح دهد. مهمترین ضمانت اجرای عدم تصویب مقاله نامه ها بدون عذر موجه، اعلان عمومی نام دولت متخلف است. علاوه بر این، سازمان اقدام به صدور توصیه نامه هایی نیز می کند که دولتها برای تصویب آنها مختار هستند. (رنجبری، ۱۳۸۴، ص ۳۹)

همچنین مؤسسه ای چون «مؤسسه بین المللی برای یکنواخت سازی حقوق خصوصی» نیز که در ابتدا یک نهاد غیردولتی بود، در زمینه حقوق تجارت بین الملل، تلاش می کند قواعد حقوقی را تدوین نماید. <http://www.unidroit.org/english/documents/main.htm>) از جمله دستاوردهای این سازمان می توان به کنوانسیون ۱۹۶۴ لاهه درباره حقوق متحدالشکل تشکیل قراردادهای بیع بین المللی کالا، <http://www.unidroit.org/english/conventions/c-ulf.htm>) کنوانسیون بین المللی ۱۹۷۰ بروکسل راجع به قرارداد حمل و نقل، <http://www.unidroit.org/english/conventions/c-trav.htm>) کنوانسیون ۲۰۰۱ کیپ تاون درباره منافع بین المللی تجهیزات متحرک (<http://www.unidroit.org/english/conventions/mobile-equipment/mobile-equipment.pdf>) و دو پروتکل آن در سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷ اشاره نمود. این مؤسسه در تدوین برخی اسناد بین المللی دیگر نیز مشارکت داشته است.

## ۲-۲-۲ نقش سازمانهای با صلاحیت عام

اعلامیه ها و قطعنامه های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل درباره برخی مسائل حقوقی، نشانه ایده ها و ایده آلهایی است که می تواند در حقوق داخلی کشورها منعکس گردد. به عنوان مثال، مجمع عمومی چندین قطعنامه درباره سیاست کیفری تصویب نموده است که در جای خود به آنها اشاره خواهد شد. به همین نحو است وضعیت برخی قطعنامه های شورای امنیت که از میان آنها می توان به قطعنامه های مربوط به تأسیس دو دادگاه کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق (قطعنامه شماره ۸۷۲) و رواندا (قطعنامه ۹۵۵) در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ اشاره نمود که حاوی تعهداتی برای دولتهای عضو نیز هست. ماده ۲۹ اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق، دولتها را مکلف می کند در انجام تحقیقات و تعقیب اشخاصی که نزد این دادگاه متهم هستند، با دادگاه همکاری نمایند و هرگونه تقاضای تعاون قضایی و یا هرگونه دستوری از شعب دادگاه را بدون تأخیر ناموجه به اجرا بگذارند. یا این که شورا در ۴ آگوست ۲۰۰۰ با تصویب قطعنامه ۱۳۱۵ اقدام به تشکیل دادگاه اختصاصی سیرالئون نمود که به طور مثال در این قطعنامه، مخالفت شورای امنیت با عفو متهمین به جنایات بین المللی، می تواند پایه نظریات حقوقی دیگری در این خصوص باشد. (سادات میدانی، ۱۳۸۴، ص ۸۱)

سازمان عام دیگری که در این زمینه اقدامات قابل تأملی انجام داده است، اتحادیه اروپاست که قواعد حقوقی متنوعی در زمینه های مختلف تدوین نموده و برای اعضای اتحادیه لازم الاجراست. این سازمان به طور گسترده ای در مسائل جزئی حقوقی نیز اسناد الزام آوری برای دولتهای عضو پدید آورده است که در نوع خود قابل تأمل به نظر می رسد. در شرایطی که «هنری کسینجر» این فرایند را «دگردیسی سیستم سنتی دولت در اروپا» خوانده است، (کسینجر، ۱۳۸۷: [http://www.roozna.com/Negaresh\\_site/FullStory/?Id=57849](http://www.roozna.com/Negaresh_site/FullStory/?Id=57849)) روند حرکت اتحادیه اروپایی به سمت یکنواخت شدن حقوق، سبب شده است بتوان درباره نوعی «کنفدراسیون» یا «ائتلاف» حقوقی سخن گفت، زیرا در عمل «امروزه حقوق مشترک اروپایی، وجود خارجی یافته است.» (Delmas-Marty, 2003, p: 146) به گونه ای که چه بسا بتوان «حقوق اروپایی» را حقوقی میان حقوق بین الملل و حقوق داخلی توصیف کرد. زیرا از یک سو در بسیاری از موارد، اسناد اروپایی برای دولتهای عضو کاملاً الزام آور است و نوعی از «تبعیت» در نظام حقوقی و سلسله مراتب را تداعی می کند. از سوی دیگر، به هر حال هر یک از اعضای اتحادیه یک «دولت - کشور» با تمام مختصات کلاسیک آن در حقوق بین الملل محسوب می شوند و «اتحادیه» نیز برآیند توافق و «همکاری» جمعی آنها بوده است. تلاش برای تصویب یک «قانون اساسی اروپایی» ایده نخست را تقویت می کند و ناکامی در تصویب این قانون اساسی و «معاهده» تلقی کردن آن از منظر حقوق بین الملل، ایده دوم را تقویت می کند! به هر حال، آن چه در اتحادیه اروپا روی می دهد، توجه بسیاری از حقوقدانان بین المللی را نیز به خود جلب نموده است و برخی را مردد نموده است که آیا در آینده حقوق بین الملل، ویژگیهای حقوق داخلی یا حداقل مشابه

آنچه در اروپا به عنوان «حقوق اروپایی» شکل گرفته است را خواهد داشت؟ (اسلوتر، ۱۳۸۵، ص ۸۲۳) این بحث در جای خود، با تفصیل بیشتر قابل بررسی و تأمل است.

## ۲-۲-۳ نقش سازمانهای غیردولتی

علاوه بر این سازمانها، سازمانهای غیردولتی نیز در شناسایی قواعد حقوقی بی تأثیر نبوده اند. بسیاری از قواعد حقوق تجارت بین الملل برگرفته از قواعد مصوب «اتاق بازرگانی بین المللی» است که یک نهاد غیردولتی و مجمعی از بازرگانان جهان است و تلاش می کند قواعد متحدالشکلی را بدون دخالت دولتها برای تجارت بین المللی بخش خصوصی تنظیم و تدوین نماید. این مؤسسه در سال ۱۹۱۹ بعد از جنگ جهانی اول با همیاری عده ای از بازرگانان و بانکداران تشکیل یافت و دو هدف اصلی را پیگیری میکند: نخست جمع آوری و تدوین عادات و رسوم (عرف) تجارتي و دوم تهیه متن پیشنهادی قوانین متحدالشکل در امور تجارت بین الملل. مقررات مربوط به رویه ها و عملیات متحدالشکل برای اعتبارات اسنادی، مقررات متحدالشکل اتاق بازرگانی بین المللی درباره وصولی و مقررات اینکوترمز که مربوط به شیوه های تحویل کالا در معاملات بین المللی می شود و در اغلب قراردادهای بیع بین المللی از آنها می شود. (سماواتی، ۱۳۸۱، صص ۲۸ - ۲۹) از جمله این اقدامات هستند.

تفاوت اصلی اتاق بازرگانی بین المللی با مؤسسه یکنواخت سازی حقوق خصوصی در آن است که اعضای اتاق بازرگانی بین المللی، بازرگانان هستند و یک نهاد صنفی را تشکیل می دهند. این در حالی است که مؤسسه یکنواخت سازی اینک یک سازمان بین الدولی متشکل از ۶۰ دولت عضو است و بیشتر یک مؤسسه پژوهشی حقوقی به شمار می رود که هدف آن انجام مطالعات مورد نیاز برای نوسازی، هماهنگ سازی و تعدیل حقوق خصوصی به ویژه حقوق تجارت میان دولتهاست. (<http://www.unidroit.org/english/presentation/main.htm>)

علاوه بر این، در حوزه حقوق بشر به عنوان رکن مهم و بنیادین روند جهانی شدن حقوق، سازمانهای غیردولتی فراوانی حضور دارند که البته عمده فعالیت آنها متمرکز بر اجرا و تضمین رعایت قواعد حقوق بشر است. باوجود این دیگر نمی توان منکر نقش و فعالیت این سازمانها در توسعه قواعد حقوقی شد. (بیگ زاده، ۱۳۷۴) برای مثال، این سازمانهای غیردولتی حامی حقوق محیط زیست بودند که بانی نظرخواهی مشورتی از دیوان بین المللی دادگستری درباره کاربرد سلاحهای هسته ای توسط سازمان جهانی بهداشت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۴ شدند. سپس این سازمانها نقش برجسته خود را در مراحل تدوین اساسنامه دیوان کیفری بین المللی به نمایش گذاشتند؛ ([http://coursenligne.sciences-po.fr/2003\\_2004/unb/ajout\\_doc\\_mtornquist.pdf](http://coursenligne.sciences-po.fr/2003_2004/unb/ajout_doc_mtornquist.pdf)) تا جایی که گزارشهای این سازمانها طبق ماده ۱۵ اساسنامه رم می تواند منبعی معتبر برای آغاز تحقیقات قضایی توسط دادستان دیوان باشد. (بند ۲ ماده ۱۵ اساسنامه) از جمله فعال ترین این سازمانها در عرصه های حقوقی و صدور نظرات پیشنهادی، سازمان «عفو بین الملل» است. از جمله فعالیتهای این سازمان می توان به گزارش نسبتاً مفصل آن درباره تعهدات دولتها درباره صلاحیت جهانی اشاره نمود که در بخش اول این گزارش به وظیفه دولتها در وضع و اجرای قوانین مربوط به صلاحیت جهانی درباره جرائم بین المللی می پردازد. در کنار اینها نمی توان و نباید از نقش مؤسسات علمی چون «مؤسسه حقوق بین الملل» غافل شد که اسناد و قطعنامه های آنها می تواند برآیندی از نظرات حقوقدانان برجسته در سطح جهان باشد. همانطور که مشاهده می شود سازمانهای بین المللی گوناگونی نیز می توانند بر روند شناسایی قواعد حقوقی تأثیرگذار باشند.

آنچه تا بدین جا گفته شد، بخشی از شناسایی «حقوقی» قواعد حقوقی است که آخرین مرحله شناسایی و کشف قواعد را نشان می دهد. مرحله ای که در آن هر ناظری، تماشاگر تدوین یک کنوانسیون و یا هر سندی است. اتفاقات و حوادث پیش از این مرحله معمولاً حقوقی نیستند و مربوط به گرایش ها و تئوری های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فلسفی و اخلاقی تدوین کنندگان و پیشنهاددهندگان این قواعد است. لذا بحث مهمی که در اینجا شکل می گیرد و در فرصتی دیگر باید به آن پرداخت، موضوع «مشروعیت» این شناسایی و کشف قواعد حقوقی، ابزارهای کشف و شناسایی و معیارهای مشروعیت این قواعد است. در حقیقت نمی توان به سادگی از کنار این پرسش گذشت که سازمانهای فوق یا کنفرانس های بین المللی تحت تأثیر چه عواملی اقدام به تدوین و شناسایی این قواعد می کنند؟ تحت تأثیر چه عواملی، قواعد خاصی را بر قواعد ممکن الوجود دیگر ترجیح می دهند؟ اساساً از چه منبعی برای چنین اقدامی مشروعیت کسب می کنند و معیار مشروعیت قواعد

مزبور در دنیایی با فرهنگها و اندیشه های گوناگون بخصوص درباره حکومت و سیاست به عنوان مبنای مهم قواعد حقوقی، کدام است؟

## ۲-۳ شناسایی از طریق مراجع قضایی بین المللی

آیا جهانی شدن حقوق صرفاً روندی برای قاعده سازی و قانونگذاری است؟ این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که مراجع قضایی بین المللی از جمله دیوان بین المللی دادگستری نهادهایی تقنینی نیستند. چنانچه فرایند جهانی شدن حقوق فرایندی صرفاً تقنینی باشد، آیا آنها قادر به بهره مندی یا اعمال کارکردی تقنینی در جامعه بین المللی هست؟ تعریف ارائه شده از جهانی شدن حقوق، تأکید بر تولیدی بر تقنینی بودن آن دارد و اصولاً روندهای تقنینی بین المللی در تحول و تطور نهادها و قواعد حقوقی (به ویژه در نظام های حقوقی داخلی) نقش عمده ای دارند. با وجود این، تجربه نشان داده است که دیوان بین المللی دادگستری و دیوان خلف آن (دیوان دائمی دادگستری بین المللی) و حتی برخی مراجع دیگر نظیر دیوان کیفری بین المللی یوگسلاوی سابق، فراتر از یک رکن قضایی صرف در تحول نظام حقوقی بین المللی ایفای نقش نموده اند. آیا این نقش آفرینی، فرصتی برای تأثیرگذاری آنها بر فرایند جهانی شدن حقوق است؟ در این میان، دیوان بین المللی دادگستری، جایگاه ویژه ای دارد (capaldo, 2008, p: 95) و از این فرصت برخوردار است که به مثابه دادگاهی جهانی عمل نماید. (Abi- Saab, 1996, p: 7) در مرحله شناسایی هنجارها، دیوان از طرق مختلف به شفاف سازی حقوق بین الملل، تبیین و تعیین قلمرو هنجارها به ویژه هنجارهای عام الشمول می پردازد. در این میان دو موضوعی که بیشتر شناخته شده اند تفسیر معاهدات و شناسایی عرفهای بین المللی هستند.

برای مثال، دیوان در بندهای ۶۵ و ۸۵ رأی قضیه دیالو به تفسیر بخشی از ماده ۱۳ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی می پردازد. چنین تفسیری با توجه به ویژگی های ذاتی مقررات و معاهدات حقوق بشری، علیرغم ماده ۵۹ اساسنامه برای کلیه کشورهای عضو میثاق، رویه یکسانی ایجاد می نماید. این تفسیر به طور خاص هر دو قلمرو حقوقی بین المللی و داخلی را تحت تأثیر قرار می دهد.

عرفها نیز معمولاً موجد نظم هنجاری در روابط بین المللی هستند و آن چه در اساسنامه مورد تصریح قرار گرفته «عرف بین المللی» است. دیوان عمدتاً در مقام ناظر و بیان کننده اصلی عرف های عام بین المللی عمل می کند و حافظ نظام حقوقی بین المللی است. دیوان، مفسر اصلی حقوق بین الملل است و فرض می شود ترکیب اعضای آن نشانه تمدن های اصلی و نظام های حقوقی اصلی جهان هستند. عرف هایی که دیوان شناسایی می کند نظیر آنچه در قضیه نروژ و انگلیس روی داد، با رویه بعدی کشورها تأثیری فراتر از محدودیت ماده ۵۹ اساسنامه پیدا می کند.

علاوه بر دو کلیدواژه «تفسیر معاهدات عام» و «شناسایی عرف های عام»، برخورد دیوان با «اصول کلی حقوق» هم می تواند کلیدی دیگر برای ورود دیوان به فرایند جهانی شدن حقوق باشد. به اعتقاد لاترپاخت، اصول کلی حقوق هم شامل اصول حقوق عمومی و هم اصول حقوق خصوصی می شود که میان نظامهای حقوقی مختلف مشترک است و هم در حقوق داخلی و هم در حقوق بین الملل وجود دارد و به اعتقاد بسیونی، اصول کلی سه کارکرد عمده دارند: منبع تفسیر حقوق معاهداتی و عرفی هستند، ابزار توسعه هنجارهای قراردادی و عرفی جدید محسوب می شوند و منبع مکمل حقوق قراردادی و عرفی به شمار می آیند. (Bassiouni, 1990, p: 772) دیوان، معیار دقیق و روشنی برای ارزیابی اصول کلی ارائه نمی دهد و این سؤال مطرح است که آیا اصول مزبور باید مورد پذیرش جهانی باشند یا نه؟ به نظر گوتریچ اصل کلی باید به وسیله همه نظامهای حقوقی اصلی جهان پذیرفته شود. با این حال در رویه دیوان، معیار ارزیابی این اصول متغیر است. در قضیه لوتوس، دیوان دائمی، سرزمینی بودن صلاحیت کیفری را میان تمام دولت های عضو جامعه بین المللی مشترک می داند. با وجود این وضع مغشوش، دیوان در قضایای بسیاری به انحاء مختلف به اصول کلی توجه نموده است. موضوع دیگری که موجب تقویب جایگاه دیوان در روند جهانی شدن حقوق می شود، امکان رویکرد شناختی دیوان به قواعد آمره حقوق بین الملل است. کنوانسیون وین حقوق معاهدات و طرح پیش نویس مواد راجع به مسئولیت دولت در کمیسیون حقوق بین الملل مرجعی برای شناسایی قواعد آمره تعیین نکرده اند و آن را به شناخت «جامعه بین المللی در کل» وانهاده اند. در عمل، مراجع قضایی به ویژه دیوان می توانند نقش مهمی در شناسایی این قواعد داشته باشند؛ چنانکه دیوان در مقایسه با نهادهایی نظیر دادگاه کیفری بین المللی یوگسلاوی سابق، به طور جدی این ظرفیت خود را فعال ننموده است. دیوان هنوز به طور کامل و قطعی آثار قواعد آمره را ارزیابی نکرده است اما گاه اشاراتی به این قواعد داشته است. برای مثال در قضیه نسل کشی (اقدامات

مقدماتی، ۱۹۹۳) دیوان معتقد است تعهدات ناشی از کنوانسیون منع نسل کشی (شامل منع قانونی و لزوم مجازات مرتکبان) مقرراتی است که به وسیله ملل متمدن چنان پذیرفته شده است که حتی بدون تعهدات قراردادی نیز برای آنها الزام آور است. دیوان، علاوه بر این که حافظ نظم سرزمینی جهان است؛ بر ارگان‌های دولتی نیز اقتدار دارد. از جمله در نظریه مشورتی مصونیت از فرایند قضایی، دیوان از اثر الزام آور رأی مشورتی بهره برد. در قضیه دستور بازداشت (کنگو علیه بلژیک)، اصلاح قوانین داخلی بلژیک را موجب شد. در قضیه لاگران، تکالیفی برای قوه قضاییه در جریان دستور موقتی تعیین نمود. در قضیه دیوار حائل، تعهدات رژیم اشغالگر را یادآوری نمود و در قضیه دیالو نیز بر انطباق مقررات ملی با تعهدات بین‌المللی پای فشرده. همچنین طی نظرات مشورتی منافع طرف خاصی مد نظر نیست بلکه منافع جامعه بین‌المللی می‌تواند مطرح شود و در نتیجه نقشی شبه قانونگذارانه به دیوان اعطا می‌گردد. ارجاعات مکرر دیوان به نظرات مشورتی خود در آراء قضایی ترفعی نیز در این زمینه راهگشا است. کارکرد دیگر دیوان در این جایگاه، حمایت از حقوق بشر است. حقوق بشر به خودی خود مسأله‌ای جهانشمول تلقی می‌شود. دیوان برای حمایت از حقوق بشر از فرصت اقدامات مقدماتی بسیار بهره برده است؛ از جمله در قضایای کارکنان کنسولی، اختلاف مرزی بوركینافاسو و مالی، نسل کشی و مشروعیت سلاح‌های هسته‌ای.

پس از کارویژه دیوان در چارچوب نظم بین‌المللی، کارکرد دیوان در فرایند جهانی شدن حقوق عبارتست از ایجاد هماهنگی در میان نظام‌های داخلی. در این زمینه ادبیات غنی در حقوق بین‌الملل وجود ندارد. این امر بیشتر به دلیل بین‌الدولی بودن دیوان است که تنها به اختلافات میان دولت‌ها، با شرایطی محدود رسیدگی می‌نماید و این موجب محدود شدن نقش دیوان می‌گردد؛ در مقابل مراجعی نظیر دیوان اروپایی حقوق بشر از موقعیت مناسب تری برای تأثیرگذاری مشابه (برای مثال در روند اروپایی شدن حقوق کشورهای عضو) برخوردارند. با این حال، حداقل چهار زمینه حقوقی برای تأثیرگذاری دیوان بر نظام‌های حقوقی داخلی وجود دارد که همگی مبتنی بر این فرض است که آراء و تصمیمات دیوان نقشی سازنده و فراقضایی در نظام حقوقی بین‌الملل دارد. مفهوم موسع ماده ۹۴ منشور، مسئولیت ناشی از تقنین متخلفانه (اعم از ناکافی یا مغایر حقوق بین‌الملل)، ورود دیوان به تفسیر قوانین داخلی و ارزیابی اجرای آن و همچنین توجه دیوان به تصمیمات دیگر مراجع قضایی بین‌المللی زمینه‌های تأثیرگذاری دیوان در روند جهانی شدن حقوق هستند. جایگاه ویژه دیوان به وی فرصت می‌دهد در موارد مقتضی با ارجاع به رویه دیگر نهادهای خاص بین‌المللی، دیدگاهی فرابخشی و فراموضوعی و به عبارت دیگر ورای رژیم‌های قانونی و قضایی خودبسند را به نظام بین‌المللی تزریق نماید. علی‌الخصوص، کارکرد نظارتی ارکان حقوق بشری (نظیر دادگاه اروپایی حقوق بشر و کمیته حقوق بشر ملل متحد) بر نظام‌های ملی با تأییدات دیوان بر مواضع آن‌ها به تقویت جهانشمولی ارزش‌هایی خاص منجر شده و نظام‌های ملی را بیش از گذشته تحت تأثیر قرار می‌دهد تا قوانین و مقررات خود را با دیدگاه‌ها و تفاسیر پذیرفته شده در نظام بین‌المللی منطبق سازند. به عبارت دیگر، تأسیس و فعالیت نهادهای قضایی بین‌المللی با رضایت و اراده دولت‌ها شکل می‌گیرد اما پیامدهای روند گسترش صلاحیت شکلی و ماهوی این مراجع، خارج از خواست آنهاست و پنجره حقوق بین‌الملل را به سوی افق‌های وسیع تری می‌گشاید.

### ۳. گسترش هنجارهای بین‌المللی

در گام دوم فرایند جهانی شدن حقوق، قواعدی که طبق موازین تقنینی حقوق بین‌الملل، کشف یا تنظیم و تدوین گشته اند؛ توسط کشورها پذیرفته می‌شوند. این پذیرش، چه در ساختارهای دوگانه انگارانه و چه در ساختارهای یگانه انگارانه حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، موجب «تکثیر» قواعدی می‌شود که در مرحله پیشین شناسایی شده‌اند.

### ۳-۱ قواعد مندرج در معاهدات بین‌المللی

تکثیر و توزیع قواعد شناسایی شده در مرحله نخست، در مورد معاهدات بین‌المللی شفاف تر و روشن تر است. هنگامی که یک قاعده طبق مرحله قبل و طی یک معاهده بین‌المللی شناسایی شد؛ نوبت آن است که نمایندگان دولتها اقدام به امضای آن نمایند. دولتهایی که تمایل ابتدایی به پذیرش قواعد معاهده‌ای دارند، در فرصت اعلام شده اقدام به «امضا» و سپس طی مراحل «تصویب» معاهده بر اساس حقوق اساسی خود می‌نمایند. البته طبق ماده ۱۱ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین درباره حقوق معاهدات، «رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده از طریق امضا، مبادله اسناد تشکیل دهنده یک معاهده، تنفیذ، پذیرش، تصویب یا الحاق یا به هر وسیله دیگری که مورد توافق قرار گرفته باشد، اعلام می‌گردد.» بنابراین قاعدتاً روش ابراز و اعلام رضایت قطعی یک کشور نسبت به یک معاهده بستگی به قواعد آن معاهده دارد. معمولاً در معاهدات، تصویب معاهده



توسط کشور بر اساس حقوق اساسی خود به وسیله مرجع یا مراجع صلاحیت دار، به منزله اعلام رضایت دولت نسبت به لازم الاجرا شدن آن معاهده تلقی می‌گردد. شاید در نگاه اول تمایز عمده و مهمی میان کشورهای که معاهده را مستقیماً به صرف تصویب، وارد نظام حقوقی خود می‌کنند و کشورهایی که معاهدات بین‌المللی را نظام و ساختاری جدا از حقوق داخلی خود می‌دانند به نظر نرسد. اما در عمل مشاهده می‌شود که کشورهایی که تصویب معاهده توسط قوه مقننه را به منزله ورود معاهده به ساختار حقوق داخلی خود می‌دانند به ویژه کشورهای «کامن لا»، برای اعمال مفاد معاهده در جریان رسیدگی‌های قضایی نسبتاً موفق‌ترند و این معاهدات به طور گسترده‌ای مورد استفاده قضات و وکلای دادگستری قرار گرفته است، به نحوی که بارها در خبرها از استناد قضات این کشورها به معاهدات بین‌المللی، حتی معاهدات دوجانبه، سخن به میان رفته است. در مقابل برخی کشورها، علی‌رغم تصویب معاهدات در قوه مقننه، همزمان راهکارهای تقنینی داخلی برای اجرای آنها را در نظر نمی‌گیرند و در عمل، اجرای معاهده در سرزمین آن دولت و استناد قضات و وکلا به آنها، با مشکلاتی مواجه می‌شود.

اما آیا «تکثیر» قواعد در حقوق داخلی نشانه برتری یا تقدّم حقوق داخلی بر حقوق بین‌المللی است؟ اگر حقوق بین‌الملل، مقدّم بر حقوق داخلی باشد دیگر نباید نیازی به تکثیر قواعد حقوقی از طریق قانونگذارهای داخلی باشد. این در حالی است که آنچنانکه در بررسی بسیاری از معاهدات مشهود است، اجرای سرزمینی معاهدات بین‌المللی هم در عمل و هم از نظر حقوقی و طبق مفاد این معاهدات منوط به «تمهیدات» کشورهای عضو معاهدات است و به عنوان مثال مهمترین این «تمهیدات» در حقوق کیفری بین‌المللی، بر مبنای اصل «قانونی بودن جرم و مجازات»، تصویب قوانینی است که مصادیق و تعاریف مشخصی از جرائم مندرج در معاهدات بین‌المللی به دست دهد. زیرا گرچه تلاش می‌شد معاهده‌ای درباره جرائم علیه صلح و امنیت بشری تصویب گردد و پیش‌نویس آن نیز تهیه شده بود که در نظر داشت مجازاتهای معینی را اعلام نماید، اما در هیچ یک از معاهدات، حتی برای جرائم خطیر بین‌المللی نیز مجازات معینی در نظر گرفته نشده است. تنها استثنا در این زمینه، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی است که آن هم مجازاتهای دقیقی را برای یک یک جرائم در نظر نگرفته است و در محدوده‌ای بسیار گسترده، تعیین میزان مجازات را بر اساس کیفیت جرم ارتكابی به قاضی واگذار کرده است و همین گشاده‌دستی و اختیار گسترده قاضی در تعیین مجازات در این معاهده، از نظر موازین حقوق بشری نیز قابل نقد به نظر می‌رسد. اما آیا این نیاز به تصویب قوانین داخلی برای اجرای معاهدات به خصوص در زمینه حقوق کیفری نشانه تقدّم حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل است؟ یا اساساً منجر به نفی موجودیت ساختاری حقوقی بر اساس منابع حقوق بین‌الملل می‌شود؟ همانگونه که در مباحث کلاسیک حقوق بین‌الملل مطرح شده است، مطالعه نظریات دانشمندان حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که موضوع مناسبات میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل کاملاً مبتنی بر نگرش ما به مسأله مبانی حقوق بین‌الملل است که به تمایز دو نظریه کلی یگانگی و دوگانگی می‌انجامد. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ص ۶۴) با وجود همه مباحث مربوط به این مسأله و تأکید برخی بر این نکته که «حقوق بین‌الملل برای اجرا متکی به سیستم حقوق داخلی است» (مقتدر، ۱۳۷۲، ص ۸) به نظر می‌رسد برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی حداقل از نظر رویه بین‌المللی موجود، امری مسلم و حتمی است؛ چنانکه دولتها حتی در تصویب قوانین و اجرای آنها در هر حال متعهد و مکلف به رعایت قواعد و موازین حقوق بین‌الملل هستند و حتی مغایرت یک قاعده حقوق بین‌المللی با حقوق اساسی آنها نیز نمی‌تواند مستمسکی برای نقض آن قاعده حقوق بین‌الملل باشد. مسئولیت دولتها در قبال قوانین مصوّب و حقوق داخلی آنها نیز امری پذیرفته شده به نظر می‌رسد حتی هنگامی که قانون داخلی متضمن ایراد خسارت مستقیم به یک دولت خارجی باشد، صرف وضع آن - با رعایت اصول مربوط به حل و فصل اختلافات بین‌المللی - می‌تواند مبنای طرح شکایت قرار گیرد. همین وضع در مورد قوه قضائیه دولتها نیز قابل تصور است و صدور آرای قضایی برخلاف حقوق بین‌الملل، هرچند منطبق با موازین حقوق داخلی دادگاه صادر کننده باشد می‌تواند موجب مسئولیت بین‌المللی آن دولت گردد. بنابراین با وجود آن که «دولت حق دارد اجرا و تفسیر معاهدات را به قوه قضائیه واگذار کند. چنانچه دادگاهها در انجام این وظیفه مرتکب اشتباه شوند یا از اجرای معاهده سرباز زنند یا (حتی با اعمال قوانین و حقوق داخلی موجود) به خاطر عدم انجام تغییرات ضروری در قوانین داخلی قادر به چنین کاری (رعایت موازین حقوق بین‌الملل) نباشند، آرای آنها این معنی را دارد که دولت، عهدنامه را نقض کرده است.» (مستقیم، ۱۳۷۷، ص ۷۶) دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی نیز در «قضیه مبادله اتباع یونانی و ترک» مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۵ برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی را پذیرفته است. به موجب این نظریه «از این که طرفین متعاهدین ملزم و ملتزم شده‌اند که قوانین داخلی خود را با معاهده لوزان مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ هماهنگ سازند، به هیچ وجه این نتیجه به دست نمی‌آید که معاهده مزبور به قوانین داخلی، در آن حدودی که مغایرتی با عهدنامه ندارند، احاله داده باشد.» (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۱، ص ۷۴) به عبارت دیگر اعمال

موازین معاهده ای گرچه در عمل ممکن است منوط به انطباق قوانین داخلی با آن معاهده بین المللی باشد اما از نظر حقوقی «مشروط» به اصلاح قوانین داخلی نیست؛ بلکه این اصلاح قوانین داخلی خود ممکن است یک تعهد ضمنی یا صریح براساس آن معاهده تلقی گردد. نهایتاً ماده ۲۷ معاهده ۱۹۶۹ وین درباره حقوق معاهدات تصریح دارد که «یک طرف معاهده نمی تواند به مقررات حقوق داخلی به عنوان توجیهی برای قصور خود در اجرای معاهده استناد نماید.» بنابراین از منظر حقوق بین الملل تصویب قوانین داخلی در راستای معاهدات یا به طور کلی قواعد حقوق بین الملل، نشانه برتری حقوق داخلی محسوب نمی گردد بلکه بالعکس این یک تعهد حقوق بین المللی برای یک دولت است که مقررات داخلی خود را با موازین حقوق بین الملل منطبق نماید و اجرای معاهده بین المللی یا مسؤولیت آفرینی آن، «مشروط» به اقدام دولت در انطباق حقوق داخلی اش با حقوق بین الملل نیست بلکه عدم انطباق، خود می تواند موجب مسؤولیت بین المللی باشد. بنابراین، همین برتری حقوق بین الملل بر حقوق داخلی است که دولتها را متعهد می سازد قوانین داخلی خود را با حقوق بین الملل منطبق سازند. بدین ترتیب حتی یک معاهده حمایت از سرمایه گذاری نیز می تواند در حقوق داخلی کشور عضو، تأثیرگذار باشد (Dolzer, 2005, P: 972) با وجود این، در حقوق بین الملل کیفری، نوعی از وابستگی به حقوق داخلی مشاهده می شود به گونه ای که هنوز هیچ دادگاه بین المللی تشکیل نشده است که بتواند فارغ از «توانایی» یا «تمایل» دادگاه های داخلی، مستقیماً و با صلاحیت عام به جرائم بین المللی رسیدگی کند. گرچه در اساسنامه دو دادگاه بین المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق و رواندا، «اولویت» اعمال صلاحیت دادگاه های بین المللی بر صلاحیت دادگاه های داخلی پذیرفته شد اما این دو دادگاه «خاص» بودند و پس از آنها، اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین المللی طبق ماده یک اساسنامه، «مکمل» صلاحیت دادگاه های ملی شناخته شد. این «تکمیلی» بودن نظام عدالت کیفری بین المللی، منجر به تردیدهایی درباره وجود چنین ساختاری مستقل از اراده دولتها و حقوقهای ملی شده است. باوجود این، دلماس مارتی معتقد است اصل صلاحیت تکمیلی، نشانه سلسله مراتب میان قواعد یا ساختار حقوق داخلی و حقوق بین الملل نیست؛ بلکه نوعی میانکنش یا تعامل میان این دو نظام برقرار شده است. از جمله مفاهیمی که وی برای تأیید نظر خود بدانها استناد می کند منابع حقوق بین الملل کیفری است که «چه با عنوان اصول کلی حقوق و چه از طریق عرف بین المللی به حقوق ملی ارجاع می دهد و از طرف دیگر توسعه صلاحیت ملی به خاطر نقش قواعد سنتی (صلاحیت سرزمینی و صلاحیت شخصی مثبت یا منفی) و هم به دلیل اصل صلاحیت جهانی، مستلزم ادغام قطعی حقوق بین الملل توسط قضات ملی است. هرچند درجه این ادغام برحسب کشورها و به نسبت جرایم مورد نظر به میزان قابل توجهی متفاوت است.» (دلماس مارتی، ۱۳۸۶، ص ۲۹۹) وی به طور خاص، دو فرآیند حقوقی را در امکان پذیری چنین تعاملی بر می شمرد. نخست «فرآیند پیوندزنی» که از طریق آن، آموزه ها و قواعد نظام های حقوقی ملی متفاوت جمع بندی شده و نرماهایی برگرفته و برآمده از این نظامها (بخصوص دو ساختار حقوقی کلی «حقوق کامن لا» و «حقوق رومی - ژرمنی») از طریق حقوق بین الملل، با یکدیگر در می آمیزند آنچنانکه وی معتقد است قواعد دادرسی دیوان کیفری بین المللی - اعم از قواعد مندرج در اساسنامه و نیز قواعد مندرج در مقررات ادله اثبات دیوان) تلفیقی از این دو نظام دادرسی «تفقیقی» و «اتهامی» است. دوم فرآیند هماهنگ سازی که از طریق پذیرش قواعد بین المللی و جرم انگاری جرائم در حقوق داخلی و تعقیب و محاکمه جرائم بین المللی در دادگاه های ملی انجام می پذیرد. این هماهنگ سازی با به رسمیت شناختن یک «حاشیه ملی تفسیر» موجب می شود، حقوقهای ملی همچنان تفاوتهایی با یکدیگر داشته باشند اما اصول راهبردی، مشترک خواهند بود. بنابراین علی الخصوص در زمینه حقوق کیفری، می توان گفت نه تئوری و نظام یگانگی و نه تئوری و ساختار دوگانگی حقوق داخلی و حقوق بین الملل چندان پاسخگوی تشریح وضعیت موجود نیست و باید گفت در این زمینه تعاملی میان حقوق داخلی و بین الملل وجود دارد، گرچه باز هم استانداردهای بین المللی مانند قواعد جهانی حقوق بشر، به گونه ای تداعی کننده نظام سلسله مراتبی «کلسن» و برتری برخی قواعد بین المللی خواهند بود. برای نمونه می توان به تأثیر دادگاه اروپایی حقوق بشر بر دادگاه های ملی در اروپا اشاره نمود. (Delmas-Marty, 2003, P: 61) علاوه بر این می توان گفت امروزه از یکسو دادگاههای ملی در ایجاد رویه قضایی برای دادگاههای بین المللی مؤثرند و وجود یک نوع «حقوق تطبیقی کیفری بین المللی» اجتنابناپذیر شده و از سوی دیگر دادگاههای داخلی ناگزیرند به معاهدات و موازین بین المللی نظر داشته و در موارد لزوم به آنها استناد کنند و حتی این معاهدات را «تفسیر قضایی» نمایند و بالاخره «تعامل» حقوق داخلی و بین المللی ضروری است. در این روند حقوق بین الملل نیز به هماهنگ سازی قوانین کیفری می انجامد. (Ferdinandusse, 2004, P:1052)

۳-۲ قواعد مندرج در سایر اسناد بین المللی

همانطور که اشاره شد، روند «تکثیر» قواعد هنگامی که قاعده حقوقی بر اثر یک معاهده بین‌المللی شناسایی می‌شود بسیار شفاف، آشکارتر و به راحتی از نظر حقوقی قابل توضیح و توجیه خواهد بود. (Neuhold, 2008, p: 344) اما این همه ی تکثیر قواعد حقوقی نیست. زیرا همانطور که در توضیحات مربوط به مرحله نخست اشاره شد، بخشی از شناسایی حقوقی این قواعد، خارج از معاهدات بین‌المللی و از طریق سازمانهای بین‌المللی روی می‌دهد که ممکن است به صورت یک کنوانسیون بین‌المللی نمود نداشته باشد. در اینجا به طور ویژه می‌توان از «قواعد غیرالزام آور» یا «حقوق نرم» (Soft Law) سخن گفت که از طریق بسیاری از قطعنامه‌های سازمانهای بین‌المللی از جمله قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد شکل می‌گیرد. شناسایی و کشف قواعد در این سازمان اتفاق می‌افتد، اما فرایند واضح و روشنی از نظر حقوقی برای تکثیر این قواعد وجود ندارد. برخی از این قطعنامه‌ها ممکن است به صورت مبنا و پایه‌ای برای کنوانسیون‌های بین‌المللی باشند. اما همیشه این توفیق حاصل نمی‌شود. بنابراین تکثیر این قواعد بیشتر تابع فعالیت‌های سیاسی و نیز نظریه پردازیهای حقوقی است. به گونه‌ای که امروزه در هیچ معاهده بین‌المللی، به بسیاری از مفاد نسل سوم حقوق بشر (حقوق همبستگی) مانند «حق بر صلح» یا «حق بر توسعه» به طور خاص و به عنوان یک حق از مجموعه «حقوق بشر» اشاره نشده است. اما این بدان معنا نیست که چنین حقوقی، ماهیت حقوقی ندارند. بلکه این حقوق به طور گسترده‌ای مورد حمایت و پذیرش فعالان سیاسی، حامیان حقوق بشر و نظریه پردازان و حقوقدانان بین‌المللی واقع شده است و چه بسا بتوان نمودها و نشانه‌های تأثیرگذاری آنها را در قوانین و مقررات کشورها و سازمانهای بین‌المللی یا تلاش برای تصویب برخی معاهدات مثلاً درباره پیشگیری از «تغییرات آب و هوایی» و گازهایی گلخانه‌ای مشاهده نمود. معمولاً از «حق توسعه» به عنوان سرآمد حقوق نسل سوم یاد می‌شود که گرچه ممکن است در ماده ۵۵ منشور ملل متحد و نیز تأکید مقدمه منشور بر «ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر» ریشه داشته باشد، اما به طور خاص، مجمع عمومی سازمان ملل با قطعنامه ۳۲/۱۳۲ در سال ۱۹۹۷ و سپس ۳۶/۱۳۳ مورخ ۱۹۸۱ آن را مورد اشاره قرار داد و نهایتاً حق توسعه در قطعنامه ۴۱/۱۲۸ مجمع عمومی در ۴ دسامبر ۱۹۸۶ تصویب شد. این حق، در معاهدات بین‌المللی مستقیماً مورد اشاره قرار نگرفته است؛ اما فرایند تکثیر آن به ویژه در میان کشورهای کمتر توسعه یافته قابل مشاهده است. این همان نسل سوم یا مرحله سوم حقوق بشر است. (شایگان، ۱۳۸۲، ص ۵۰) همچنین برخی از این اسناد در کشورهای مختلف مورد حمایت سیاسی قرار می‌گیرند و تصمیماتی برای اجرایی شدن آنها در سطح داخلی اتخاذ می‌گردد. برای نمونه می‌توان به شکل‌گیری «نهادهای ملی حقوق بشر» اشاره نمود که بیش از آن که مبنایی در معاهدات بین‌المللی داشته باشند، مبتنی بر قطعنامه‌های مجمع عمومی، شورای اقتصادی و اجتماعی و نیز کمیسیون (سابق) حقوق بشر سازمان ملل و حتی تلاشهای سازمانهای غیردولتی حامی حقوق بشر در سطح جهانی است. (مقامی، ۱۳۸۶، ص ۶۰) سند اصلی مربوط به تأسیس این نهادها، اعلامیه «اصول پاریس» مصوب کنفرانس بین‌المللی نهادهای ملی حقوق بشر در سال ۱۹۹۱ در پاریس است که متعاقباً در کمیسیون حقوق بشر، شورای اقتصادی، اجتماعی و مجمع عمومی به تصویب رسید. امروزه این نهادها کم و بیش بر اساس «اصول پاریس» در بسیاری از کشورها تأسیس شده‌اند. فرایند تکثیر اینگونه قواعد از نظر حقوقی به طور واضح و شفاف قابل توضیح نیست. به عنوان مثال، تأسیس «کمیسیون مستقل افغانی حقوق بشر» یکی از نتایج کنفرانس و موافقت نامه «بن» درباره آینده افغانستان پس از حمله نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده به بهانه مبارزه با تروریسم و عاملان حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به شمار می‌رود (مقامی، ۱۳۸۶، ص ۸۴) که یک فرایند حقوقی محسوب نمی‌شود. منظور از فرایند حقوقی، فرایندی است که طبق قواعد حقوقی از پیش تعیین شده و نتیجتاً قابل پیش‌بینی حقوقی یعنی دارای ضمانت اجرا نسبت به انجام یا عدم انجام تعهدات و برخورداری از حقوق، به فرجام می‌رسد؛ اما کنفرانس «بن» نمی‌توانست براساس هیچ قاعده حقوقی واضح و مشخصی شکل گرفته و اقدام به نوعی قانونگذاری در افغانستان نماید و هم‌روند کنفرانس، نمی‌توانست یک روند قابل پیش‌بینی باشد و ضمانت اجرای حقوقی از پیش تعیین شده برای آن وجود نداشت. تکثیر «اصول پاریس» در ایران نیز دچار چالشهایی بوده است. این تکثیر ابتدا به تأسیس کمیسیون حقوق بشر اسلامی توسط قوه قضائیه انجامید، اما اینک کمیسیون معتقد است «بعنوان یک هویت کاملاً غیرحکومتی و بعنوان یک نهاد عام المنفعه مردمی شکل گرفته و چارچوبه حقوقی آن شبیه دیگر نهادهای عام المنفعه غیرانتفاعی است.» (<http://humanrights-greenlaw.blogfa.com/post-23.aspx>) بنابراین تغییر نگرشی در اینجا ملاحظه می‌شود که ناشی از فقدان قاعده مندی حقوقی تکثیر قواعد مندرج در «اصول پاریس» است.

به نظر می‌رسد تکثیر چنین قواعدی، بیش از آن که جنبه حقوقی داشته باشد، جنبه سیاسی دارد و به نحوه نگرش و ذهنیت قانونگذاران، هم نسبت به این قواعد ظاهراً عام و جهانی به طور کلی و نیز نگرش و ذهنیت آنها نسبت به یک قاعده یا اعلامیه خاص به طور ویژه بستگی دارد.

حال فرض کنیم یک سازمان غیردولتی مستقیماً تلاش کند تا در سطح جهانی قاعده حقوقی مربوط به حیطه فعالیت‌های خود را بپرواند و شکل دهد. این بار نیز از نظر حقوقی، تکثیر قاعده فوق‌العاده غیرشفاف و مبتنی بر ذهنیت‌ها و فعالیت‌های سیاسی و مدنی است. به نظر می‌رسد هنگامی که یک سازمان غیردولتی، قاعده‌ای را کشف و شناسایی می‌کند تکثیر آن بسیار سخت و متکی بر حمایت افکار عمومی در سطح جهان است.

#### ۴. نتیجه‌گیری

سازمان‌های بین‌المللی اعم از دولتی و غیردولتی، حرفه‌ای یا عام همگی عملاً توانسته‌اند گستره وسیعی از قواعد و هنجارهای حقوقی را که قابلیت پذیرش جهانی دارند از طریق معاهدات بین‌المللی، اساسنامه‌ها، اسناد پیشنهادی و قطعنامه‌ها، جمع‌آوری و شناسایی نمایند. هنگامی که شناسایی قاعده از طریق معاهده‌ای بین‌المللی صورت می‌پذیرد، تکثیر قواعد در حقوق کشورهای مختلف از طریق تصویب معاهده و انطباق قوانین داخلی با آن به عنوان یک تعهد بین‌المللی و برای رهایی از مسؤولیت بین‌المللی انجام می‌پذیرد. اما در سایر موارد، فرایند تکثیر اصولاً از نظر حقوقی به صورت سیستماتیک، قاعده‌مند و شفاف قابل تبیین نیست و این امر بیشتر بستگی به نگرش‌های سیاسی و نظرات افکار عمومی دارد که تا چه اندازه از این قواعد حمایت کنند تا در سطوح مختلف حقوق داخلی به رسمیت شناخته شوند.

حرکت حقوق بین‌الملل از مجموعه نظم‌های حقوقی دوجانبه به سوی یک نظم حقوقی سلسله‌مراتبی و جهانشمول (koskeneimi, op cit, p: 413, Von Bogdandy, 2006, p: 226) - به مثابه چیزی شبیه «حقوق مردمان» در نظم حقوقی باستانی غرب - همزمان با روند جهانی شدن و به خصوص در لفافه انسانی شدن حقوق بین‌الملل و «جامعه انسانی جهانی»، شدت یافته است. (Trinidad, Op cit, p: 158) این روند، حقوق بین‌الملل را در قالب گونه‌ای «دستورگرایی جهانی» (Singh, 2009, p: 224) و چنان‌که ابزار خیرالموجودین، در اختیار پدیده‌ای قرار می‌دهد که به عنوان بعدی از جهانی شدن، به عنوان «جهانی شدن حقوق» خوانده می‌شود. این روند، روندی است معکوس نسبت به دولت‌گرایی و ملی‌گرایی حقوقی و بازگشتی است ناخواسته و بی‌ترتیب به آرمان‌های جهانشمول. (Trinidad, Op cit, p: 20) آنچه در این مقاله بدان پرداخته شد، توصیف بخش‌هایی از دو مرحله اساسی و مهم در فرآیند کنونی جهانی شدن حقوق با ابزار حقوق بین‌الملل بود. اما اینک پرسش‌های دیگر نیز قابل طرح است: معیار «مشروعیت» شناسایی و گسترش قواعد چیست؟ یا بهتر بگوییم: چه باید باشد؟ و آیا دستورگرایی و توجه به هنجارهای آمره چنین خلایبی را رفع می‌کند؟

منابع:

فارسی:

- ۱ اسلوتر، آن ماری و ویلیام بروک - وایت (۱۳۸۵)، «آینده حقوق بین‌الملل، حقوق داخلی (یا حقوقی مشابه حقوق اروپایی) است؟»، محمدعلی صلح چی و هیبت‌الله نژندی منش، سیاست خارجی، سال ۲۰، شماره ۳.
- ۲ بیگ زاده، ابراهیم (۱۳۷۴)، «تأثیر سازمان‌های غیردولتی در شکل‌گیری و اجرای قواعد بین‌المللی»، تحقیقات حقوقی، ۱۵.
- ۳ دلماس مارتی، میری (۱۳۸۶)، «دیوان بین‌المللی کیفری و میانکنش‌های حقوق داخلی و بین‌المللی»، روح‌الدین کرد علیوند، مجله حقوقی، ۳۷.
- ۴ رنجبری، ابوالفضل (۱۳۸۴)، حقوق کار، چاپ ششم، تهران: مجد.
- ۵ سادات میدانی، حسین (۱۳۸۴)، صلاحیت قانونگذاری شورای امنیت، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۶ سماواتی، حشمت‌الله (۱۳۸۲)، حقوق تجارت بین‌الملل، چاپ سوم، تهران: ققنوس.

- ۷ شایگان، فریده و دیگران (۱۳۸۲)، تقویت همکاری های بین المللی در زمینه حقوق بشر، چاپ اول، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۸ شریعت باقری، محمدجواد (۱۳۸۴)، حقوق کیفری بین المللی، چاپ اول، تهران: جنگل.
- ۹ ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۱)، حقوق بین الملل عمومی، چاپ هفدهم، تهران: گنج دانش.
- ۱۰ عراقی، عزت الله (۱۳۶۷)، حقوق بین الملل کار، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱ کاسسه، آنتونیو (۱۳۸۵)، حقوق بین الملل، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، چاپ اول، تهران: میزان.
- ۱۲ مستقیمی، بهرام و مسعود طارم سری (۱۳۷۷)، مسؤولیت بین المللی دولت، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۳ مقامی، امیر (۱۳۸۶)، نهاد ملی حقوق شهروندی، در ذاکری، مهدی، مقالات برگزیده همایش حقوق شهروندی، چاپ اول، تهران: اداره کل اجتماعی قوه قضائیه.
- ۱۴ مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۲)، حقوق بین الملل عمومی، چاپ اول، تهران: وزارت امور خارجه.

#### انگلیسی :

- 15 Barston, R, P (1991), **Modern Diplomacy**, 3rd ed, London: Longman.
- 16 Bassiouni, M. Cherif (1990), A Functional Approach to "General Principles of International Law", *Michigan Journal of International Law*, Vol.11.
- 17 capaldo, Giuliana ziccardi (2008), *The Pillars of Global Law*, Hampshire: Ashgate.
- 18 Delmas-Marty, M (2003), **Global law – A Triple Challenge**, Naomi Norberg, 1st ed, USA: Transnational publishers.
- 19 Dolzer, R (2005), "**The Impact of International Investment Treaties on Domestic Administrative Law**", *International Law and Politics*, Vol: 39.
- 20 Ferdinandusse, W (2004), "**The Interaction of National and International Approaches in the Repression of International Crimes**", *EJIL*, Vol.15, no.5.
- 21 [http://coursenligne.sciences-po.fr/2003\\_2004/unb/ajout\\_doc\\_mtornquist.pdf](http://coursenligne.sciences-po.fr/2003_2004/unb/ajout_doc_mtornquist.pdf)
- 22 <http://humanrights-greenlaw.blogfa.com/post-23.aspx>
- 23 [http://www.irrt.ir/international\\_law/international\\_law\\_articles/000389.php](http://www.irrt.ir/international_law/international_law_articles/000389.php)
- 24 <http://maghami.blogfa.com/post-289.aspx>
- 25 <http://www.mehrnews.com/fa/NewsPrint.aspx?NewsID=657373>
- 26 [http://www.roozna.com/Negaresh\\_site/FullStory/?Id=57849](http://www.roozna.com/Negaresh_site/FullStory/?Id=57849)
- 27 <http://www.unidroit.org/english/documents/main.htm>
- 28 <http://www.unidroit.org/english/conventions/c-ulf.htm>
- 29 <http://www.unidroit.org/english/conventions/c-trav.htm>
- 30 <http://www.unidroit.org/english/conventions/mobile-equipment/mobile-equipment.pdf>
- 31 <http://www.unidroit.org/english/presentation/main.htm>
- 32 Koskeneimi, Martti (2005), **From Apology to Utopia**, New York: Cambridge University Press.
- 33 Kumm, Mattias (2004), "**The Legitimacy of International Law: A Constitutional Framework of Analysis**", *EJIL*, Vol.15, No. 5.
- 34 Neuhold, Hanspeter (2008), "**Variations on the Theme of 'Soft International Law'**", in: *International Law Between Universalism and Fragmentation*, Leiden: Martinus Nijhoff.
- 35 Trinidad, Antonio Augusto Cancado (2010), **International law for Humankind**, Leiden: Martinus Nijhoff.
- 36 Singh, Prabhakar (2009), "**Constitutionalism in International Law During the Times of Globalisation: A Sociological Appraisal**", *Indian Yearbook of International Law and Policy*.
- 37 Von Bogdandy, Armin (2006), "**Constitutionalism in International Law: Comment on a Proposal of Germany**", *Harvard International Law Journal*, Vol: 47.
- 38 Weeramantry, C. G (2004), **Universalizing International Law**, Leiden: Martinus Nijhoff.